

توسعه و عقب ماندگی زنان

دکتر ژاله شادی طلب^۱

هدف از این بحث، بررسی تعمیم پذیری تئوریهای توسعه، با توجه به شرایط زنان در کشورهای در حال توسعه یا کم توسعه یافته است. برای تحقق این هدف، ابتدا چند نظریه‌ی راجع به توسعه که در برنامه‌های توسعه‌ی ایران نیز به کار رفته، طرح می‌شود و از دیدگاه جامعه‌شناسی زنان مورد بررسی قرار می‌گیرد. پس از آن برخی از مهمترین شاخصهای توسعه در مورد زنان در ایران که بیانگر چگونگی عقب ماندگی زنان در این شاخصها می‌باشد، ارائه می‌شود.

در این بحث، تئوریهای توسعه بر اساس دو معیار سنجیده شده است: ابتدا واقعیت‌گرایی این نظریه‌ها و دوم متناسب بودن آنها با شرایط کشوری مثل کشور ما. در هر دو مورد، سوال اصلی این است که با توجه به تفاوت‌های اجتماعی، فرهنگی و وضعیت نهادهای گوناگون سیاسی - اجتماعی کشور ما، این نظریه‌ها تا چه اندازه تفاوت‌های جنسیتی و واقعیت‌های موجود را مدنظر قرار می‌دهند و تا چه اندازه، موضوعات مطرح شده در آنها با مسائل مهمی که زنان کشور ما با آن روبه‌رو هستند، همخوانی دارد؟

قبل از طرح این نظریه‌ها، ذکر نکته‌ای در نقد آنها بسیار مهم می‌نماید: عده‌ای از متخصصان توسعه بر این باورند که نظریه‌های توسعه از خرد و کلان آن، نمی‌توانند به مسأله جنسیت حساس باشند. به عقیده من، این باور کاملاً مردود است. وقتی نیمی از

جمعیت و نیروی کار کشورهای در حال توسعه را زنان تشکیل می‌دهند، قطعاً نمی‌توان نقش آنها را در صحنه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نادیده گرفت و اگر نظریه‌های توسعه - که قرار است در جهت تعالی انسانها راهگشا باشند - پیشنهادات و توجیهاتی را ارائه دهند که نیمی از انسانها را شامل نشود، بطور یقین در واقعیت‌گرایی این نظریات و تناسب آنها با شرایط کشورهای نظیر کشور ما باید تردید کرد. بنابراین نظریات توسعه با این دیدگاه مطرح می‌شود که انتظار می‌رود نیمی از جمعیت به دست فراموشی سپرده نشده باشند.

در چهاردهمی اخیر در کشور ما، برنامه‌هایی تحت عنوان برنامه‌های عمران و توسعه، تدوین شده که برخی از آنها نیز به مرحله‌ی اجراء درآمد. در این برنامه‌ها می‌توان ردپای سه نظریه‌ی رایج توسعه را مشاهده کرد. گرچه ممکن است در هیچکدام از برنامه‌ها، آشکارا به این سه نظریه اشاره‌ای نشده باشد ولی در تاریخ برنامه‌ریزی کشور ما، سه نظریه توسعه‌ی مختلف با نامهای «نوسازی»، «ساختگرا» و «تئوکلاسیک» بر برنامه‌های توسعه سایه افکنده‌اند.

۱- نظریه‌ی نوسازی

این نظریه که در برنامه‌های عمرانی قبل از انقلاب رایج بوده، در واقع توسعه را در سطح خُرد، مطرح می‌کند. طرفداران این نظریه به عوامل درونی (ارزشها و انگیزه‌ها) بیش از عوامل بیرونی (شرایط اقلیمی، امکانات طبیعی) در توسعه، بها می‌دهند. آنان معتقدند که اگر ارزشها و انگیزه‌ها زمینه ساز توسعه باشند، از عوامل بیرونی هم بدرستی استفاده خواهد شد. این دسته از نظریه پردازان در واقع روان‌شناسانی هستند که دلایل توسعه یافتگی یا توسعه نیافتگی را در عواملی که میان رفتار انسانهای کشورهای به اصطلاح توسعه یافته و انسانهای در حال توسعه تمایز ایجاد می‌کند، می‌جویند. این گروه عامل پیشرفت غرب را در اخلاق پروتستانی، موفقیت ژاپن را در تعالیم ذن ترقی کشورهای آسیای جنوبی شرقی را در اعتقادات کنفوسیوسی می‌دانند. در واقع آنان معتقدند که رشد ذهنی انسانها، موجب رشد اقتصادی می‌شود و نه بالعکس.

نظریه پردازان نوسازی بر این باورند که مهمترین انگیزه‌ی انسان «نیاز به پیشرفت» است که این نیاز، نه برای کسب پول، بلکه برای ایجاد رضایت خاطر و خوب انجام دادن

کار اهمیت پیدا می‌کند. در نتیجه، منشأ این انگیزه را در فرایند جامعه پذیری بچه‌ها در سنین بین ۷ تا ۱۱-۱۲ سالگی می‌بینند و بر اساس تحقیقات خود، به این نتیجه می‌رسند که مادران در ایجاد انگیزه «نیاز به پیشرفت» نقش اصلی را ایفا می‌کنند. در خانواده‌هایی که مادران اقتدار بیشتری دارند، بچه‌ها انگیزه‌ی نیاز به پیشرفت بیشتری را از خود نشان می‌دهند. از دیدگاه جامعه‌شناسی زنان، نظریه‌ی نوسازی به واقعیت‌هایی ملموس در کشورهای نظیر کشور ما توجه نمی‌کند. در این نظریه الگوی خانواده الگویی است «برابر انگارانه» در حالی که در جوامعی نظیر جامعه‌ی ما، الگوی خانواده «پدر سالاری» است و در این الگو، زمینه‌ی لازم برای نوسازی وجود ندارد. چگونه می‌توان از مادرانی که خود پیشرفت را باور ندارند، و توقعاتشان از حداقل توقعات یک انسان کمتر است، در برابر نابرابریها، تنها رضا و تسلیم را سرمشق خود قرار می‌دهند، انتظار داشت که انگیزه به پیشرفت را به فرزندانی منتقل کنند که قرار است چنین نباشند.

از دیگر نکته‌هایی که نظریه پردازان نوسازی به آن اشاره می‌کنند «تحرك اجتماعی» است. آنان معتقدند نوسازی در جایی اتفاق می‌افتد که تحرك اجتماعی برای همه گروهها، فارغ از جنسیت و یا تعلق به قشرهایی خاص وجود داشته باشد. در جامعه‌ای که تحرك اجتماعی می‌تواند تحت تأثیر جنسیت قرار بگیرد - که می‌گیرد - یقیناً نوسازی تحقق نمی‌پذیرد. بنابراین از دیدگاه جامعه‌شناسی زنان، نظریه‌های نوسازی به واقعیت‌های ملموس کشورهای کم توسعه یافته توجهی ندارد. در نتیجه کاربرد آن هم، همانطوریکه تجربه نشان داده است، چندان مفید نخواهد بود.

۲- نظریه‌ی ساختگرا

در میان دیدگاههای مختلف نظریه‌ی «مدل وابستگی» مورد بررسی قرار گیرد. در مدل وابستگی بحث بر سر این است که در نظام بین‌المللی، کشورهای مرکزی (کشورهای توسعه یافته) بر کشورهای پیرامونی (جهان سوم یا عقب مانده) تسلط دارند. علی‌رغم باور بسیاری از نظریه پردازان مبنی بر اینکه توسعه می‌تواند در اثر تماس با کشورهای توسعه یافته، در کشورهای عقب مانده هم اتفاق بیفتد، نظریه پردازان مدل وابستگی معتقدند که چنین نیست و همزیستی این دو نظام، این رابطه‌ی مرکز با پیرامون، زمینه‌ی توسعه را در کشورهای عقب مانده فراهم نخواهد کرد. این نظریه پردازان بر رشد اقتصادی تکیه زیادی ندارند. و اعمال سیاستهای خاصی را برای از میان بردن فقر،

تأمین فرصت‌های شغلی و کاهش نابرابریها مطرح می‌کنند. به هر حال، در نظریه‌ی این گروه همواره دو عنصر مقابل هم قرار دارند: عنصر برتر و عنصر پست‌تر.

عنصر برتر در نظام بین‌المللی، کشورهای توسعه یافته یا سلطه‌گر و عنصر پست‌تر، کشورهای جهان سوم یا تحت سلطه‌اند. در درون کشورهای جهان سوم نیز، همین رابطه دیده می‌شود، روستا عنصر پست‌تر و شهرها یا کلان‌شهرها عنصر برتر هستند. بنابراین، تقابل میان عامل سلطه‌گر و عامل تحت سلطه، همواره وجود دارد. حال چه در سطح بین‌المللی و یا در سطح درون‌کشورها. برای نقد این نظریه از دیدگاه جامعه‌شناسی زنان، می‌توان این سؤالها را مطرح کرد:

الف) چرا در بحث مرکز و پیرامون، چه در نظام بین‌المللی و چه در میان کشورها، جنسیت مطرح نمی‌شود؟

ب) طبق نظر طرفداران این نظریه، انباشت سرمایه در کشورهای مرکزی از طریق تخلیه‌ی منابع مادی و انسانی کشورهای جهان سوم اتفاق افتاده است، آیا زنان به عنوان کارگران ارزان و بدون دستمزد در این منابع مورد استفاده قرار نگرفته‌اند؟

ج) حتی در شرایط کنونی هم، آیا کشورهای سلطه‌گر از منابع انسانی و مادی کشورهای تحت سلطه بهره نمی‌برند؟

چ) در مناطقی تحت عنوان مناطق آزاد تجاری یا پردازش صادرات، نیز در پایان قرن بیستم، زنها نیروی کار ارزان، منظم و کم‌توقع هستند. مثلاً در مناطق پردازش صادرات کره‌ی جنوبی، سنگاپور، مالزی، فیلیپین و اندونزی برای سرمایه‌گذاری‌هایی که منابع خارجی دارد، حدود ۷۰ تا ۹۰ درصد نیروی کار را زنها تأمین می‌کنند که ۸۰ درصد آنها ۲۰ تا ۳۰ ساله‌اند. چگونه است که در رابطه‌ی میان پیرامون و مرکز، زنها فراموش می‌شوند و نقش آنها در انباشت سرمایه در کشورهای مرکزی و کشورهای جهان سوم دیده نمی‌شود؟

۳- نظریه‌ی نئوکلاسیکها

در نظریه‌ی نئوکلاسیکها که اکثراً اقتصاددان‌ها طرفدار آن هستند، رشد اقتصادی، بازار آزاد و عدم دخالت دولت مورد بحث قرار می‌گیرد. طرفداران این نظریه معتقدند که بهترین راه دستیابی به رشد سریع اقتصادی، واگذاری امور به بخش خصوصی و عدم دخالت دولت در بازار، منابع، یعنی بازار سرمایه، کار و کالاست.

طبق شواهد موجود، دسته‌ای از کشورها مثل کشورهای امریکای لاتین، که از این نظریه استفاده کرده‌اند، ناموفقند و برعکس کشورهایی نظیر کشورهای آسیای جنوب شرقی هستند که این نظریه را به کار بسته‌اند ولی به رشد سریع اقتصادی دست یافته‌اند. از نظر جامعه‌شناسی زنان، در مورد کاربرد این تئوریا برای کشوری، نظیر کشور ما این سؤال مطرح است که آیا تئوری نئوکلاسیکها به کاهش نابرابریها می‌انجامد یا خیر؟ یکی از مهم‌ترین پیش فرضیه‌های نئوکلاسیکها این است که عرضه‌ی رقابتها برای هر کس در هر سطحی باز است و هر کس بر اساس توانائیها و قابلیت‌هایش می‌تواند در این رقابت شرکت کند و از امتیازات برخوردار شود. در کشوری نظیر کشور ما، با وجود مشکل رشد فزاینده‌ی جمعیت، افزایش نیروی کار، بحران بیکاری و امکانات محدود اقتصادی از یکسو و مسائل فرهنگی که سبب برتری مردان بر زنان در انتخابات، انتصابات، گرفتن پستها و شغلها می‌شود. از سوی دیگر، آیا امکان رقابت کامل در همه‌ی سطوح را باقی می‌گذارد؟ آیا زنان اجازه‌ی ورود به همان میدانی که مردها وارد آن می‌شوند، را می‌یابند؟ نکته‌ی دیگری که در این نظریه مورد سؤال است، مسأله دستمزدها است. این تئوری فرض را بر این می‌گذارد که در شرایط رقابتی، مزدی معادل ارزش نهایی محصول به نیروی کار پرداخت می‌شود و فرقی نمی‌کند که نیروی کار را، زن تأمین می‌کند یا مرد، در واقع برآنند که کم و زیاد بودن دستمزد رابطه‌ای با جنسیت ندارد؛ در حالی که ما می‌دانیم در کشور ما و کشورهای مشابه، کار فرمایانی وجود دارند که فکر می‌کنند جای زن در خانه است و فقط مردها باید در بازار کار حضور داشته باشند. در چنین فرهنگی، حتی با بهره‌وری مشابه هم، دستمزد یکسان پرداخت نخواهد شد و اگر اختلافی در بهره‌وری نیروی کار هست، ناشی از عوامل فرهنگی است که برای کسب مهارت‌های انسانی دختران، سرمایه‌گذاری کافی نمی‌شود.

بطور خلاصه نظریه‌ی نئوکلاسیکها، مدل وابستگی در نظریه‌ی ساختگراها و نظریه‌ی نوسازی، با شرایط و وضعیت موجود کشورهایی نظیر کشور ما، هماهنگی و همخوانی ندارد و قطعاً اگر هدف برنامه‌ی توسعه، تحقق عدالت اجتماعی و کاهش نابرابریهای نژادی، قومی، قبیله‌ای یا جنسیتی باشد، این تئوریهای توسعه، برای آن کاربردی نخواهد داشت. برای نمایش واقعیت‌های کشور خودمان و اینکه چرا هیچکدام از این سه نظریه مناسبی با شرایط زنان ما ندارد، چند شاخص در زمینه‌ی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، در مورد زنان ایران ارائه می‌شود:

الف) شاخصهای اجتماعی

در زمینه‌ی اجتماعی به شاخص تغذیه، آموزش و سن ازدواج برای دخترها اشاره می‌کنم. در مورد تغذیه گزارشهای بین‌المللی حاکی از آن است که سالانه در دنیا ۱۳ میلیون مرگ و میر زیر پنج سال اتفاق می‌افتد که ۵۵ درصد آن ناشی از سوء تغذیه است. طبق گزارشهای جهانی در سالهای نخستین دهه‌ی ۹۰ در کشور ما چهار میلیون و ۱۴۵ هزار کودک زیر پنج سال دچار سوء تغذیه می‌شوند (یعنی حدود نصف کودکان زیر پنج سال) که عامل اصلی آن فقر گزارش شده است. اما در مورد دختران به طور خاصی، آداب و رسوم فرهنگی هم نقش مؤثری ایفا می‌کند. زنان تغذیه‌ی شوهران را بر تغذیه خود ترجیح می‌دهند و تغذیه‌ی مناسب پسرانشان را بر تغذیه‌ی دخترانشان. اطلاعاتی که در مورد کشور ما در سال ۱۳۷۰ جمع‌آوری شده، نشان می‌دهد که سوء تغذیه در دخترها تقریباً دو برابر پسرها است، چه در جامعه‌ی شهری و چه در جامعه‌ی روستایی. در جامعه‌ی شهری سوء تغذیه‌ی دختران ۱۱ درصد و پسران ۶ درصد، و در جامعه‌ی روستایی، دخترها ۱۳/۵ درصد و پسرها ۷ درصد می‌باشد. در جامعه‌ی شهری برای نمونه آمار چند استان را با دقت بیش‌تری بررسی می‌کنیم. در استان مرکزی، سوء تغذیه‌ی پسرها ۱۱ و دخترها ۱۸ درصد می‌باشد. در روستاها وضع به مراتب بدتر است. در استان مرکزی سوء تغذیه دختران روستایی ۲۵/۶ درصد و پسران نزدیک به ۱۴ درصد است. در استانهای محروم گر چه درصد سوء تغذیه به طور کلی بالاست اما در مورد دخترها حدود دو برابر پسرها می‌باشد. در هرمزگان سوء تغذیه‌ی پسرها در روستا نزدیک به ۳۱ درصد و دخترها، ۴۳ درصد، در روستاهای سیستان و بلوچستان، سوء تغذیه‌ی پسرها نزدیک به ۳۶ درصد و دخترها، ۴۷ درصد است.

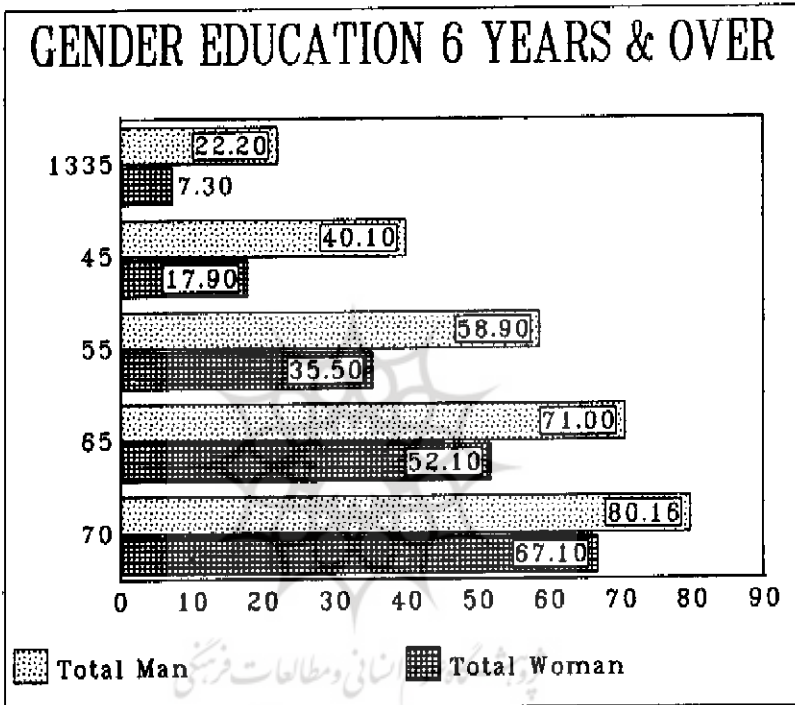
با چنین ارقامی از سوء تغذیه در ایران و به خصوص درصد دخترها که دو برابر پسرهاست، پرورش یک نسل سالم و فعال و مادرانی که بتوانند انگیزه‌ی پیشرفت را در فرزندانشان ایجاد کنند، انتظار دور از واقعیتی است.

شاخص اجتماعی بسیار مهم دیگر، آموزش است. تقریباً ۷۰ سال از ساخت اولین مدرسه‌ای که برای دخترها تأسیس شده، می‌گذرد. اولین اطلاعات موجود مربوط به سال ۱۳۰۱ است که نشان می‌دهد تعداد دختران ثبت نام شده در آن سال ۷۲۳۹ نفر و تعداد پسران ۳۵ هزار نفر بوده است. این رقم به خوبی عقب ماندگی دختران را از تاریخ شروع سوادآموزی نشان می‌دهد. نمودار شماره‌ی یک درصد با سوادان زن و مرد را طی

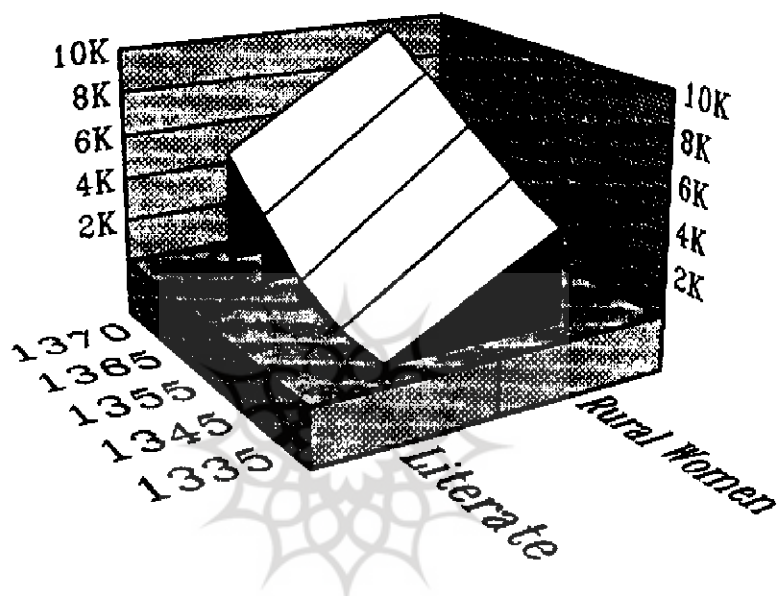
سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۷۰، که آمار رسمی آن در دسترس است، نشان می‌دهد. در سال ۱۳۳۵ میزان درکل کشور ۷/۳ درصد و مردها ۲۲ درصد بوده است؛ در سال ۷۰، این رقم در زنها به ۶۷ درصد و در مردها به ۸۱ درصد رسیده است. گرچه باید اذعان کرد که آموزش دختران به میزان بسیار چشمگیری افزایش یافته و به جرأت می‌توان گفت که افزایش آن در ده سال اخیر، قابل مقایسه با حدود ۵۰ سال گذشته آن نیست، اما همواره سهم زنان باسواد کمتر از مردان باسواد بوده است.

واقعیت این است که زنهای جامعه‌ی روستایی به مراتب میزان عقب ماندگی بیشتری نسبت به زنهای شهری و مردان شهری و روستایی دارند. در جامعه‌ی روستایی کشور ما در سال ۱۳۳۵، یک درصد زنان باسواد بودند که در سال ۱۳۷۰ این رقم به ۵۴ درصد رسیده است. این همان پیشرفتی است که از آن صحبت می‌کنیم ولی نباید فراموش کنیم که هنوز ۴۶ درصد زنان روستایی بی‌سواد هستند. در کل کشور، کماکان سهم باسوادی در میان مردان، طی تمام ۳۵ سال اخیر، بیشتر از زنها بوده است. بنابراین فارغ از گروههای سنی صرفاً روند این اطلاعات به ما می‌گوید که زنان در امر آموزش از مردان عقب مانده‌اند. که به خصوص این امر در جامعه‌ی روستایی بارزتر است.

«نمودار ۲» تصویری از مقایسه‌ی زنهای باسواد روستایی به کل زنان روستایی است که در سال ۷۰ هنوز بین این دو گروه فاصله‌ای در حدود ۵۰ درصد مشاهده می‌شود. اگر از رقم کل، بدون توجه به گروههای سنی، بگذریم و بپذیریم که بخشی از این اطلاعات مربوط به گذشته است، ببینیم در شرایط فعلی در گروههای سنی جوانی که مادران آینده‌ی ما خواهند بود، وضع چگونه است؟ خوشبختانه امروزه از هر ۱۰۰ دختر شهری ۹۳ دختر و از هر ۱۰۰ دختر روستایی، ۸۵ دختر در دبستان ثبت نام می‌کنند و به این ترتیب می‌توان گفت که حدود ۱۵ درصد دختران جامعه‌ی روستایی ما، در سن شش تا نه سالگی به مدرسه نمی‌روند و یا ثبت نام نمی‌کنند که قطعاً در مقایسه با سالهای قبل، رقم کوچکی است؛ ولی هشدار می‌دهد که احتمالاً یک نسل دیگر از مادران بی‌سواد خواهیم داشت. اگر به جای شاخص آموزش کل، آموزش در مقاطع تحصیلی مورد بررسی قرار گیرد، اهمیت موضوع بهتر روشن می‌شود زیرا این امر که نظام آموزشی، زنان را تا چه حد در مقطع ابتدایی، راهنمایی و متوسطه و عالی تحت پوشش قرار داده، در توسعه معنایی بسیار عمیق‌تر خواهد داشت. زنان برای مشارکت اجتماعی فعال به سطوح بالاتری از آموزش - فراتر از سطوح ابتدایی - نیازمند هستند. سهم دختران



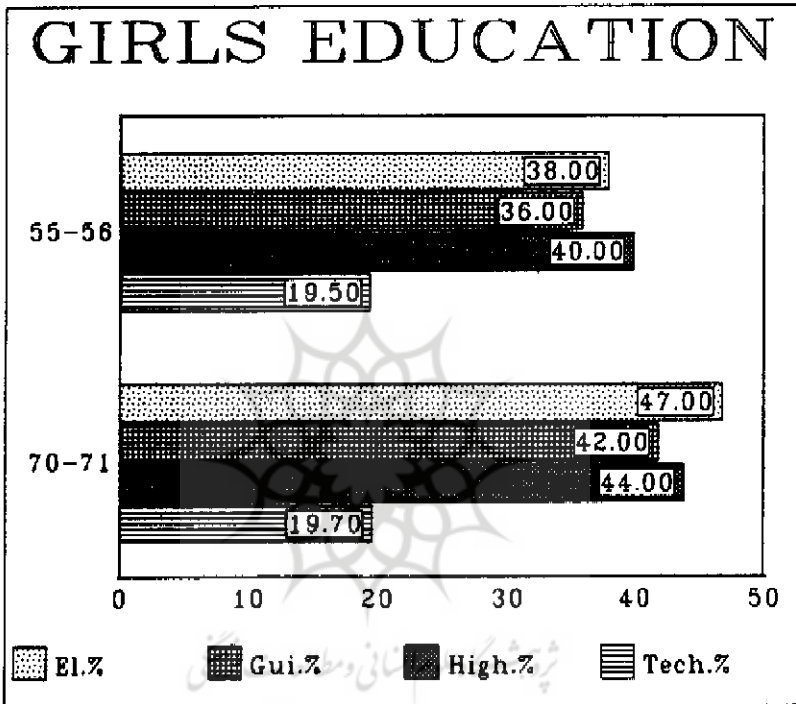
نمودار شماره ۱- فرآیند سوادآموزی زنان ایران طی سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۷۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

نمودار شماره ۲- فرآیند سوادآموزی زنان روستایی طی سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۷۰



نمودار شماره ۳- روند تغییرات در سطوح آموزشی دختران

ابتدایی El راهنمایی Gui متوسطه High فنی حرفه‌ای Tech

دانش آموز ما در سال ۵۶-۵۵، (سال قبل از انقلاب) در مقطع ابتدایی رقمی حدود ۳۸ درصد، در مقطع راهنمایی ۳۶ درصد، در مقطع متوسطه ۴۰ درصد و در آموزشهای فنی و حرفه‌ای حدود ۲۰ درصد از کل دانش آموزان بوده است و در سال ۷۱-۷۰ سهم دانش آموزان دختر در مقطع ابتدایی به ۴۷ درصد، در راهنمایی به ۴۲ درصد و در متوسطه ۴۴ درصد افزایش یافته است. ولی در آموزشهای فنی و حرفه‌ای در همان حدود ۱۹/۷ تا ۲۰ درصد ثابت مانده است (نمودار ۳).

بنابراین هنوز، علاوه بر اینکه تعدادی از دختران لازم‌التعلیم ما در مدرسه ثبت نام نمی‌کنند (در روستا حدود ۱۵ و در شهرها حدود ۷ درصد)، با در نظر گرفتن مقاطع تحصیلی در مورد همین افرادی که ثبت نام کرده‌اند، می‌بینیم که سهم پسرها در همه‌ی سطوح بیش‌تر از دخترهاست. از سوی دیگر، اگر این اطلاعات را در سطح روستاها بررسی کنیم، مشخص می‌شود که از کل دخترانی که در آموزش متوسطه شرکت دارند فقط ۹ درصد و از دختران شرکت‌کننده در آموزش راهنمایی، فقط ۲۳ درصد متعلق به جامعه‌ی روستایی است. به عبارت دیگر: این دختران جامعه‌ی شهری هستند که از شانس حضور در مدارس راهنمایی و متوسطه برخوردار شده‌اند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که برای ورود نیروی انسانی ماهر به بخشهای اقتصادی، زنان جامعه‌ی روستایی خیلی عقب مانده‌اند. لازم است بر این شاخصها آمار مربوط به آموزش عالی هم اضافه شود. در سال تحصیلی ۵۶-۵۵ (سال قبل از انقلاب) سهم دانشجویان دختر از کل دانشجویان کشور، حدود ۳۰ درصد بوده است و در سال ۷۲-۷۱ فقط حدود ۲۸ درصد، در نتیجه می‌توان گفت که سهم دانشجویان دختر فرقی نکرده و اندکی نیز کاهش یافته است. البته این ارقام مربوط به دانشگاههای داخل کشور می‌باشد و مسأله‌ی اعزام دانشجویان به خارج از کشور و محدودیت خروج دخترها در نظر گرفته نشده است. اگر این سهم ۲۸ درصدی را در دو رشته‌ی مهم از نظر بازار کار و برنامه‌های توسعه بررسی کنیم، بهتر متوجه عقب ماندگی دخترها در فرایند توسعه می‌شویم.

در برنامه‌ی توسعه‌ی اول و بخصوص در برنامه‌ی توسعه‌ی دوم، بخش کشاورزی، بخش محوری می‌باشد. معنی این انتخاب و اولویت بخش کشاورزی، این است که تا زمان اجرای آن باید نیروی انسانی لازم برای پیشبرد اهداف این بخش تربیت شده باشد یا حداقل برای برنامه‌ی سوم تربیت بشود و همین‌طور در بخش صنعت هم هدف آن است که صنعت و تکنولوژی در برنامه‌ی دوم، حرکت چشمگیری داشته باشد. در مورد

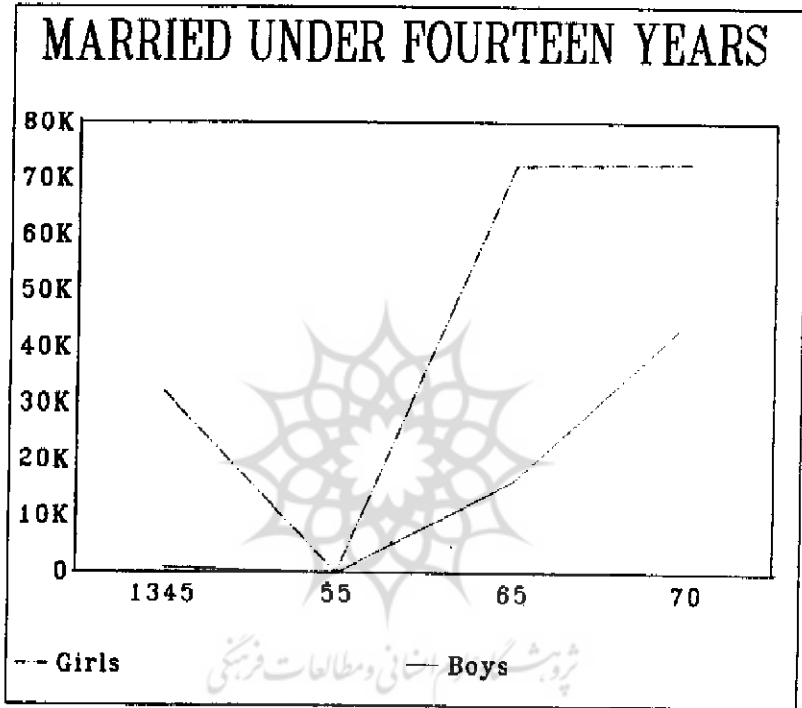
بخش کشاورزی قرار است دانشجویان رشته‌ی کشاورزی و دامپزشکی، نیروی ماهر و متخصص برای ارائه‌ی آموزشهای لازم در جامعه‌ی روستایی و یا حداقل به زنان روستایی تولیدکننده را تأمین کنند. اطلاعات موجود نشان می‌دهد که سهم دانشجویان دختر رشته‌های کشاورزی و دامپزشکی در سطح کاردانی، رقمی کمتر از یک درصد و در سطح کارشناسی، نزدیک به ۵/۵ درصد و در سطح کارشناسی ارشد و دکتر حدود ۴ درصد است. یعنی ما در رشته‌های کشاورزی و دامپزشکی در سطح کاردانی، نیروی فعال و مورد نیازی که قرار است بخش کشاورزی و زنان روستایی را متحول کند، تربیت نکرده‌ایم.

در بخش صنعت، رشته‌های فنی و مهندسی را که علی‌الاصول، بخش صنعت به آن نیاز دارد را بررسی می‌کنیم. سهم دانش‌آموزان دختری که از هنرستانها فارغ‌التحصیل می‌شوند حدود ۲۳ درصد و در دوره‌ی لیسانس ۳/۷ درصد است. بنابراین تعداد دختران در این رشته‌های فنی و مهندسی، بسیار کم و ناچیز است و سهم عمده را پسرها دارند. نکته‌ی ظریفی را از مستندات برنامه‌ی دوم توسعه نقل کنم: در برنامه‌ی دوم توسعه، سازمان برنامه پیشنهاد داده بود که یکی از خط‌مشی‌های آموزش «رفع محرومیت‌های آموزشی زنان و دختران روستایی از طریق توجه جدی به امور آموزشی دختران و سواد آموزی دختران و مادران جوان» باشد. وقتی این پیشنهاد سازمان برنامه به شورای اقتصاد رفت، در شورای اقتصاد کلمه‌ی «جدی» را حذف کردند. در جایی که ۴۶ درصد زنان روستایی بی‌سوادند و حدود ۱۵ درصد دختران روستایی شش تا نه ساله اصلاً در مدرسه ثبت نام نمی‌کنند و فقط نه درصد از کل دانش‌آموزان دختر روستایی به سطوح متوسطه راه می‌یابند؛ هنوز سیاست‌گذاران ما در شورای اقتصاد باور ندارند که آموزش زنان در جامعه‌ی روستایی ما امری «جدی» است.

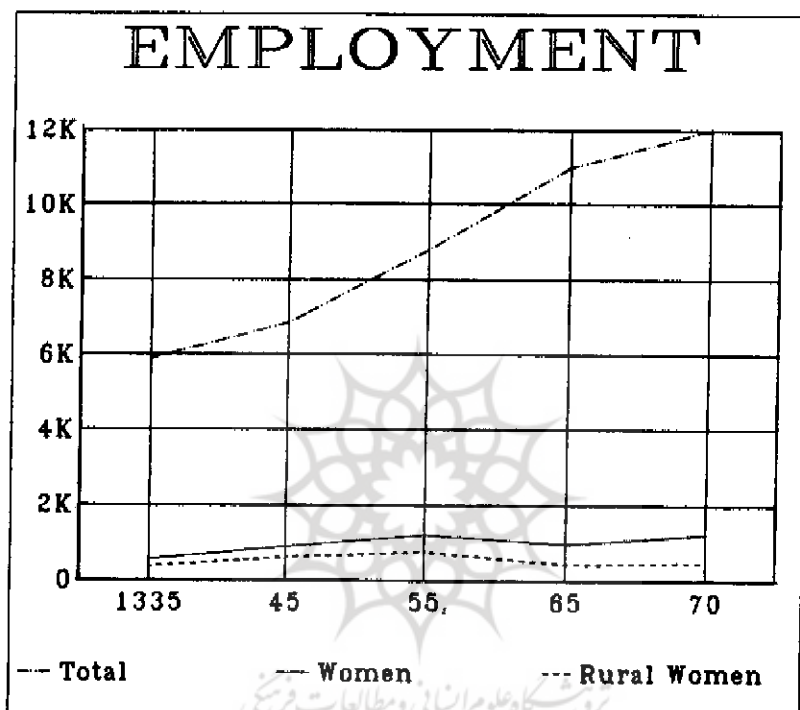
در کنار توجه به شاخصهای کمی آموزش، شاخصهای کیفی را هم باید مورد توجه قرار داد. آیا واقعاً کیفیت آموزش در جهت کاهش نابرابریهای جنسیتی است؟ آیا واقعاً به زعم طرفداران نظریه‌ی نوسازی، ما مادرانی تربیت می‌کنیم که انگیزه‌ی پیشرفت را در فرزندانمان ایجاد می‌کنند؟ تحلیل محتوایی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در مورد کتابهای درسی دوره‌ی ابتدایی به ما می‌گوید که بسیاری از اسامی این کتابها (در قبل و بعد از انقلاب) مردانه هستند. در مقابل هر چهار اسم مرد، فقط یک اسم زن در این کتابها ذکر شده و جالب اینکه بین پایه‌های تحصیلی و اسامی زنان رابطه‌ی معکوس

وجود دارد، یعنی هر چه از آموزش کلاس اول به پنجم می‌رویم، از سهم اسامی زنان کاسته و بر سهم اسامی مردان افزوده می‌شود. به طوری که نسبت مذکور به، ده به یک می‌رسد. به این ترتیب، ما با بزرگتر شدن بچه‌ها، اسامی زنان را از کتابهایشان حذف و حضورشان را کم‌رنگ می‌کنیم. در کتب درسی قبل از انقلاب، تصاویر زنان بیشتر جنبه‌ی اقتصادی و اجتماعی داشت که در کتابهای بعد از انقلاب، جنبه‌ی اخلاقی و خانوادگی پیدا کرده است. تصاویر زنها در حال ورزش کردن به کلی از کتابها حذف گردیده است. فعالیتهایی که در کتابهای درسی دوران ابتدایی برای بچه‌ها عنوان شده، اغلب مربوط به مردان است. یا در واقع مشاغل مردان، خارج از منزل است و زنان در حال انجام کارهای خانه هستند. با افزایش پایه‌های تحصیلی همین روشی که در مورد اسامی بکار برده شده، در مورد تصاویر هم بکار رفته است. تصاویر زنان کم‌کم از کتابهای حذف شده و به این ترتیب، در آن دوران جامعه‌پذیری که طبق عقیده‌ی طرفداران نظریه‌ی نوسازی، بچه‌ها ارزشهای رایج جامعه را می‌پذیرند، می‌فهمند و اجتماعی می‌شوند، ما به بچه‌ها چیزی می‌آموزیم که مغایر با عدالت اجتماعی، کاهش نابرابریهای جنسیتی و ایجاد فرصتهای مشارکت یکسان برای زن و مرد است.

به شاخص دیگر اجتماعی یعنی ازدواج می‌پردازیم. آمارهای موجود نشان می‌دهد که در سال ۷۰، ۲/۲ درصد دختران ۱۰ تا ۱۴ سال، ازدواج کرده‌اند. همان‌طور که «نمودار ۴» نشان می‌دهد، بعد از سال ۵۵ و بخصوص در سالهای اخیر، تعداد دخترانی که در سن ۱۰ تا ۱۴ سالگی ازدواج می‌کنند، به طرز چشمگیری افزایش پیدا کرده است. در مورد پسرها هم افزایش دیده می‌شود، ولی منحنی مربوط به دخترها رقم بزرگ‌تری را نشان می‌دهد، یعنی به دخترها پیش از آنکه بتوانند نظام آموزشی را طی کنند، نقش مادری محول می‌شود (نمودار شماره ۴). مهم‌تر اینکه در هر ۲۵ ازدواجی که در سن ۱۰ تا ۱۴ سالگی رخ داده، یک ازدواج به طلاق منجر شده است، یعنی میزان طلاق در این سنین بسیار بالاست و از هر ۱۵ ازدواج در سنین ۱۰ تا ۱۴ سالگی، یک ازدواج در اثر فوت شوهر، «بی‌همسر» عنوان شده است که می‌تواند ناشی از اختلاف سن زن و مرد در این گونه ازدواجها باشد. سازمان ثبت احوال با تحقیقی بر روی ۵۰ هزار نمونه، آمار عجیب‌تری به دست می‌دهد: ۲۴ درصد از مادران مورد بررسی، سنشان در اولین ازدواج کمتر از ۱۵ سال بوده. اگر به این رقم استناد شود، از بررسی کل آمار ارایه شده می‌توان نتیجه گرفت که نزدیک به ۵۰ درصد دخترهای ما، قبل از ۱۹ سالگی ازدواج



نمودار شماره ۴- تعداد دختران و پسران ازدواج کرده در سنین ۱۰ تا ۱۴ سالگی

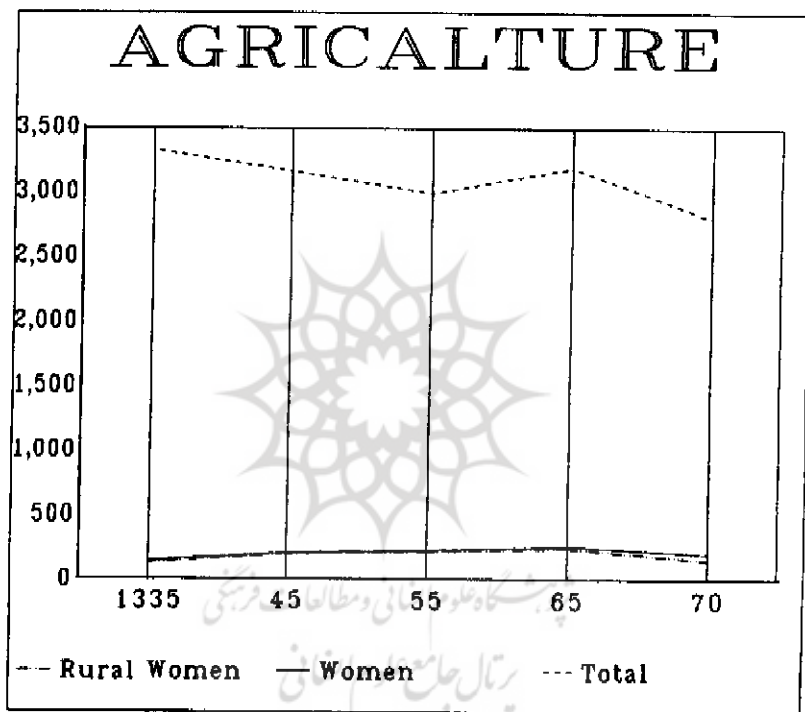


نمودار شماره ۵- روند تحول اشتغال زنان در طی ۳۵ سال اخیر

می‌کنند. این زنان قطعاً با ازدواجهای زودرس علاوه بر افزایش آسیب‌پذیری خانواده، مادرانی نیستند که بتوانند در فرزندانشان انگیزه به پیشرفت و تحرک اجتماعی که مورد نظر طرفداران نظریه‌ی نوسازی است، ایجاد کنند، بلکه کودکانشان با طلاق و جدایی یا فوت همسر، دچار مشکلات عدیده‌ای نیز می‌شوند.

ب) شاخصهای اقتصادی

در میان شاخصهای اقتصادی قطعاً اشتغال جایگاه ویژه‌ای دارد. در کل شاغلین کشور ما ۹/۴ درصد را زنان تشکیل می‌دهند که در جامعه‌ی شهری ۹/۹ درصد و در جامعه‌ی روستایی ۸/۸ درصد می‌باشند، یعنی از میان ۱۲ میلیون جمعیت شاغل کشور ما در سال ۱۳۷۰، فقط یک میلیون و ۲۰۰ هزار زن شاغل گزارش شده است. اگر در «نمودار ۵» به روند جمعیت شاغل زنان، در کل جمعیت شاغل، طی سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۷۰ توجه کنیم، خواهیم دید که در این نمودار جمعیت شاغل کل کشور از سالهای ۳۵ به این طرف مرتب افزایش پیدا کرده است، به طوری که در سال ۴۵، حدود شش میلیون و در سال ۷۰ حدود ۱۲ میلیون جمعیت شاغل داشته‌ایم (دو برابر). ولی از سال ۴۵ تا ۷۰ جمعیت زنان شاغل بین یک میلیون تا یک میلیون و دویست هزار نفر نوسان داشته است، یعنی با دوبرابر شدن جمعیت شاغل در کل کشور، عملاً اتفاقی در جمعیت زنان شاغل نیفتاده است و سهم زنان همواره رقمی زیر ۱۰ درصد جمعیت شاغل باقی مانده است. چرا؟ آیا واقعاً زن‌ها کار نمی‌کنند. یا ما آنها را از محاسباتمان، به گونه‌ای کنار می‌گذاریم. زنانی که در کل اشتغال کشور سهمی حدود هشت یا نه درصد دارند، در مورد پدیده‌ی بیکاری سهمی حدود ۲۰ درصد را به خود اختصاص می‌دهند. به عبارت روشن‌تر، زنان در پدیده‌ی بیکاری، متحمل بار سنگین‌تری می‌شوند و فرصتهای کمتری برای اشتغال آنان فراهم شده است. انتظار می‌رود اگر زنان ۱۰ درصد شاغلین را تشکیل می‌دهند، در میان نیروی بیکاران هم سهمی ۱۰ درصدی داشته باشند. مرکز آمار تعریف «کار» را چنین اعلام می‌کند: «اگر فعالیتی برای کسب درآمد صورت گرفته باشد، کار نامیده می‌شود.» بنابر تعریفی که مرکز آمار ایران از اشتغال زنان در بخش کشاورزی ارائه می‌دهد، در سال ۷۰ حدود ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر شاغل بوده‌اند که از این عده فقط هشت درصد را زنان تشکیل داده‌اند، و این سهم تقریباً در سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۷۰ همین میزان بوده است. با توجه به اینکه زنان شاغل در بخش کشاورزی، اکثراً روستایی

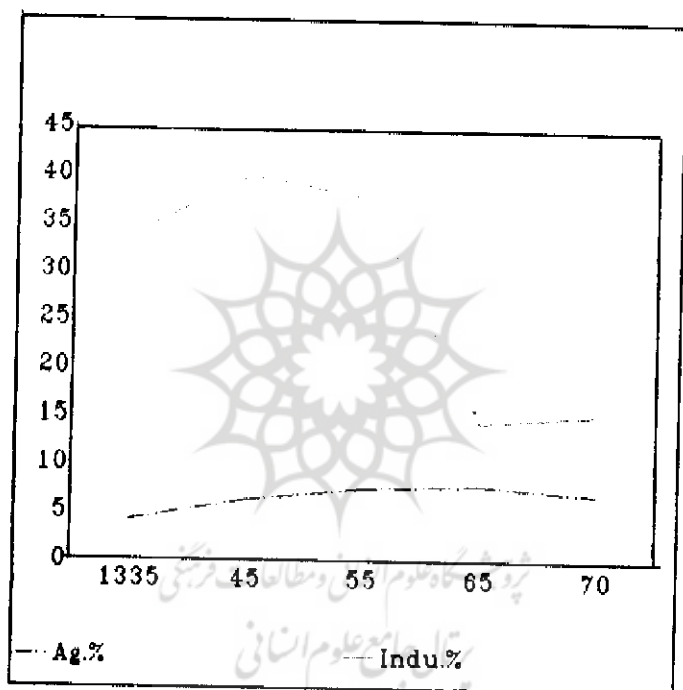


نمودار شماره ۶- روند تحول اشتغال زنان روستایی در بخش کشاورزی طی ۳۵ سال اخیر

هستند، در «نمودار ۶» کل اشتغال زنان در بخش کشاورزی و زنان روستایی شاغل به صورت یک خط واحد ترسیم شده است، چون عملاً فاصله زیادی با هم ندارند. تعریف مرکز آمار باعث شده که زنان روستایی که سهم بسیار ویژه‌ای در فعالیتهای اقتصادی خانواده و در ارزش افزوده‌ی بخش کشاورزی دارند، به طور کلی نادیده گرفته شوند. تحقیقات مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی (وزارت کشاورزی) نشان می‌دهد که زنهای استانهایی مثل استان بوشهر و هرمزگان ۵۰ درصد نیروی کاشت، ۶۰ درصد نیروی داشت و ۶۵ درصد نیروی برداشت را تأمین می‌کنند. زنان در دامداری نیز نقش اصلی ایفا می‌کنند. حدود ۵۰ درصد نیروی کار دامداری در گیلان و مازندران در کردستان، کرمانشاه و ایلام و حدود ۶۳ درصد نیروی کار، برای مراقبت دامها را زنان تأمین می‌کنند. جمع‌بندی یافته‌های تحقیقاتی وزارت کشاورزی نشان می‌دهد که زنها حداقل ۵۰ درصد و در برخی از محصولات کشاورزی، تا ۷۰ درصد نیروی کار را تأمین می‌کنند. چگونه است که وقتی به اشتغال آنها نگاه می‌کنیم، فقط سهم پنج درصد در کل نیروی کار بخش کشاورزی مشاهده می‌شود؟ تعریف ارائه شده از «کار» موجب حذف زنان روستایی و اثر کار آنان در محاسبات ملی و در آمار شاغلین شده است.

در بخش صنعت هم گرچه وضعیت، بهتر از بخش کشاورزی است، ولی سهم زنان در جمع شاغلین یک روند نزولی دارد. در بخش صنعت، زنان در سال ۱۳۴۵، ۴۰ درصد نیروی کار را تأمین کرده‌اند که در سالهای بعد از انقلاب اسلامی این رقم به ۱۴/۵ تا ۱۵ درصد کاهش یافته است. درست است که بعد از انقلاب اسلامی با رکود، تحریم اقتصادی نبود، ارز و جنگ رو به رو بوده‌ایم که همه‌ی این عوامل بر فعالیت بخش صنعت اثرگذار بوده‌اند، ولی واقعیت افت شدید سهم زنان در نیروی شاغل صنعت، نشانگر آن است که اولین کسانی که اخراج می‌شوند، زنها هستند و با سهمی هم که دانشجویان دختر در رشته‌های فنی و حرفه‌ای به خود اختصاص داده‌اند، مهارتهای لازم را برای اشتغال در بخش صنعت کسب نمی‌کنند (نمودار شماره ۷).

نکته‌ی دیگری که ذکر آن در مورد اشتغال خالی از فایده نیست، تنوع شغلی زنان می‌باشد. امکان تنوع شغلی در بخشهای دولتی برای زنان، بسیار محدود است. اطلاعات موجود نشان می‌دهد که زنان در بخش دولتی در دو حوزه‌ی اجتماعی آموزش و پرورش و بهداشت متمرکزند. بر اساس اطلاعات موجود تعداد شغلهایی که زنان کشور در جامعه‌ی روستایی می‌توانند انتخاب کنند، شش گروه شغلی و در کل کشور



نمودار شماره ۷- روند تحول اشتغال زنان در بخشهای تولیدی اقتصاد
در طی ۳۵ سال

حدود ۱۰ گروه شغلی بیشتر نیست. در حالی که مردان بیش از ۳۶ گروه شغلی دارند. تعداد زنان در بخش دولتی در سالهای اخیر افزایش پیدا کرده، اما آنان بیش‌تر در گروه آموزش و پرورش و بهداشت متمرکز شده‌اند. به این ترتیب، واقعیت این است که به تدریج حق انتخاب شغل از زنان سلب شده است. در کل شاغلان زن در بخش دولتی (حدود ۴۰۰ هزار نفر)، زنان اندکی به مناصب بالا راه پیدا می‌کنند. در کل مدیران کشور (حدود ۴۰ هزار نفر)، کمتر از دو هزار مدیر زن داریم. راجع به ترکیب کادر آموزش دانشگاهها در رده‌های مختلف نیز همین مطلب، به شکلی، صادق است. سهم زنان در کادر آموزشی دانشگاهها در رده‌های مختلف از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۷۲ تغییر چندانی نکرده و تقریباً ۱۵ و اخیراً ۱۸ درصد را تشکیل می‌دهند. ولی مطلب مهم آن است که زنان از مجموع مربیان دانشگاهها، ۴۸ درصد، از کل استادیارها ۱۵ درصد و از کل دانشیارها و اساتید، ۷/۴ درصد را به خود اختصاص داده‌اند. بنابراین اگر تعداد اساتید کم است، ولی تعداد اساتید زن، بسیار نادر است.

آخرین شاخصی که به عنوان یک شاخص اقتصادی مطرح می‌شود، تفاوت در دستمزدهاست. قانون پرداخت دستمزدهای نابرابر را به زنان و مردان منع کرده است، ولی عملاً دستمزدهای نابرابر پرداخت می‌شود. در بخش کشاورزی علی‌رغم آنکه زنان سهم عمده‌ای از نیروی کار را تأمین می‌کنند، اما طبق اطلاعات موجود، دستمزد آنها کمتر از مردان است. مثلاً به عنوان کارگر میوه چین، دستمزد آنها بجز در فصل بهار، در فصول دیگر نصف دستمزد مردان است. تفاوت دستمزدها فقط در سطوح کارگری و بخش کشاورزی نیست. در سازمانهای دولتی هم گرچه قانون، تمایزی میان دستمزد زنان و مردان قائل نشده ولی در عمل چنین است.

زنها به دلیل اینکه دشوارتر به گروهها و رتبه‌های بالا راه پیدا می‌کنند، از مزایای پست برخوردار نمی‌شوند.

آنان گرچه در بدو استخدام، حقوق مساوی با مردان دارند، ولی در طول ۳۰ سال خدمت، مردها با سرعت بیشتری نردبان ترقی را طی می‌کنند. علاوه بر این، امتیازات دیگری چون حق عائله مندی، حق مسکن، بورسهای تحصیلی، مزایای مربوط به سفرها و ...، به مردها تعلق می‌گیرد و در کل، دریافتی آنها بیش از زنان است.

ج) شاخصهای سیاسی

در میان شاخصهای سیاسی به مشارکت زنان در مجلس اشاره می‌نمایم. در دوره‌ی اول، دوم و سوم مجلس انقلاب اسلامی، فقط سه یا چهار نماینده‌ی زن (حدود یک درصد) از ۲۷۰ نماینده در مجلس، حضور داشتند و سپس در دوره‌ی چهارم نه نماینده از ۲۷۰ نماینده، زن هستند. بنابراین در شاخص مشارکتهای سیاسی به عنوان حضور در مجلس، در حالی که زنان رأی دهندگان مخلصی هستند، در اشغال کرسیها، بسیار عقب مانده‌اند.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت: نظریه‌های توسعه‌ای که تاکنون بر برنامه‌های عمرانی کشور ما سایه افکنده‌اند، واقعیت‌های ملموس را در مورد زنان در نظر نگرفته و متناسب با شرایط ما نبوده‌اند. گرچه یکی از اهداف بسیار مهم برنامه‌های توسعه، تحقق عدالت اجتماعی عنوان گردیده ولی کماکان عامل جنسیت موجب عقب ماندگی نیمی از جمعیت کشور برای مشارکت در فرایند توسعه شده است. آنچه در این برنامه‌ها فراموش شده، طراحی سیاستها و استراتژی‌هایی است که بتواند زمینه‌ساز تحولات فرهنگی در جامعه‌ی ما باشد. بنابراین، به یک دیدگاه «زمینه‌ساز» در برنامه‌ی توسعه نیاز داریم. از این دیدگاه، مردان بیش از زنان نیاز به تغییر در نگرشها و باورهایشان نسبت به تواناییهای زنان دارند.

به هر حال، ما در یک جامعه‌ی مرد سالار زندگی می‌کنیم و تمام تصمیم‌گیریها و سیاست‌گذاریها توسط مردان صورت می‌گیرد و تحول در این ابعاد از ضرورت‌های هر برنامه‌ی توسعه‌ای است.

منابع

- مرکز مطالعات برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی - وزارت کشاورزی ۱۳۷۴ گزارش «زنان روستایی ایران».
- مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگی ۱۳ + [ناقص]
- مرکز آمار ایران. سرشماری‌های نفوس و مسکن ۱۳۳۵ تا ۱۳۷۰.

- Hagen E. Everett 1970.

"How Economic Growth begins: a Theory of social change" in the sociology of Economic Development, Gayle d. Ness. Harper and Row Publisher. PP.

163-176.

- McClelland C. David 1975

"The Achievement - oriented Personality" Perspectives on social change,
Robert H. Lauer, Allyn and Bacon, Inc. PP. 86-93.

- یونیسکف و وزارت بهداشت، (۱۳۷۱) «بررسی میزان‌های مرگ و تولد»، بر اساس
اطلاعات گردآوری شده در مهر ماه ۱۳۷۰

- تودارو مایکل، ۱۳۶۶، «توسعه اقتصادی در جهان سوم»، ترجمه دکتر غلامعلی
فرجادی، جلد اول، چاپ دوم.

